

انتشار این گفتگو و واسطه این جواب و سوالها همان ولیعهد  
 مرحوم مغفور اقامه الله فی دارالخلافة والشروع بودند حال که  
 اینطور اتفاق افتاد کاغذها و آدمهاییکه از جانب او میرفتند  
 جاندارد که بروند - اگر نروند هم موعده مرور میرسد و ایلیجانی که  
 بدتر از محصلین غلاظ و شدادند خواهند آمد - پولی در خزانه  
 عامه موجود نیست - اهل ایران هم برای حفظ مملکت یکدیگر  
 نمیدهند - ولیعهد مرحوم مغفور هم در حیات نیست که فکری و  
 دست و پائی بکند باز چاره جز این بتخاطر ما نیرسد که آن دو  
 نفر میرفتند با همان کاغذها که داشتند روانه نمایم و از جانب  
 خود دو کاغذ بدو دولت بنویسیم که والد ما زمان حیات خود  
 بعضی فقرات بشما در عالم بجانگی اظهار کرده فلان آدمرا فرستاده  
 بود طولی نکشید که به عالم فانی رحلت کرد شاهنشاه روح  
 العالمین فداه ما را در جای او نصب فرمودند بالفعل بحکم و

فرمان همایون شاهنشاهی همه مهات متعلقه باو با ما است  
و هیچ تفاوتی حاصل نشده الا آنکه یقین داریم شما از راه  
عهد و کمال حقوق ذاتی امروز که والد ما بعد ما از دنیا رفته  
زیاده در دلجویی ما و بهم بستگی کار ما اهتمام خواهید کرد همچنانکه  
شاهنشاه ایران روحنا فداه هم بعد از این حادثه زیاده  
التفات فرمود و بر مراتب عز و جاه و اعتبار ما بهر جهت  
از جهات دین مملکت افزود و طوری مرحمت و توجیه مبذول  
داشت که هرگز نسبت بولیعهد مرحوم مغفور نفرموده بود -  
آنجناب چنین تصور نخواهد کرد که ما این فقره را برای اظهار  
اعتبار خود در فرنگستان خواسته ایم - بل خدا را بشهادت  
میطلبیم که محض مصلحت دولت قاهره و سد رخنه دشمن دین  
مرقوم دایستیم - امروز بدو فرمان که مشعر بر توجیه نسبت با بدو  
الهی صادر شود یا دو نامه مختصر که در باب قضیه ولیعهد مغفور

و توجه نسبت بآب و بادشاه مرقوم گردد امر کلی بفضل خدا  
از پیش خواهد رفت و بارگردد انشاء الله از گردن خواهد افتاد  
و چنین میدانیم که ایچیا زیاده از سابق درین کار بپوشند و  
از سرکار شوکت مدار همایون هم باین واسطه ممنون و خوشنود  
شوند. دیگر امر اثرت همایون شاهنشاهیست هر چه  
بخاطر الهام مظاہر اقدس اعلیٰ برسد همان عین مصلحت خواهد  
بود. اگر آنجناب چنین داند که این اظهار هم موهم گمانی خواهد  
شد که ما خود را در این ضمن ملاحظه کرده ایم ما ذونست که  
هیچ عرض نکنند یا اسم ما را بر زبان نیارند چرا که ما خود را  
نا قابل تر از آن میدانیم که اسم ما در حضور باہر النور اشرف  
اقدس همایون مذکور شود که از ابتدای عمر هرگز هوا و هوس از  
خود نداشته ایم خصوصاً بعد از این قضیه که از دنیا و مافیها  
سیر شده ایم و از حیات خود دلگیر هستیم و بخدا که فرمایشات

مصحوبی لاجپین خان و فرمانهای مرحمت آمیز همایون شاهنشاهی  
 باعث شد که تا حال راه میرویم و الا نه چنان افسرده و  
 پژمرده شده بودیم که تا نفس آخرین بحال توانیم آمد- آخر سخن  
 اینست که ما بنده و برده و ایجاد کرده شاهنشاه روح العالمین  
 فداه، هستیم- پدیری داشتیم از دشمنان رفت- دیگر در دنیا هیچکس  
 را نداریم مگر همان وجود مبارک شاهنشاه که خدا بمتعالی تا زمان  
 ابد در پناه خود محفوظ بدارد- اگر رای همایون شاهنشاهی در توجیه  
 و ترمیمت ما قرار گیرد بعد از فضل خدا پادشاهان روم و فرنگ  
 و هند هم تمکین به وجود تقلیل ما خواهند کرد- و اگر قابل ندانند  
 و بیما حاصل دانند باز تا زنده ایم از دعا گوی معزول نخواهیم  
 بود و همین خدمت را بهترین خدمات میدانیم تخریباً فی  
 شهر شعبان ۱۲۴۹ \*

# عریضه ولیعهد مرحوم که بعد از فتح توپیان بخاکپای خاقان مغفور نوشته



عرضه داشت کمترین غلام جان نثار عباس قاجار - بموقف  
بار یافتگان حضور ساطع النور شاهنشاه ججهان پناه  
سایه رحمت یزدان مایه رافت سبحان پادشاه عادل باذل  
شهرنایه ابرکت دریادل خدیو معدلت پرور داور مرحمت  
گستر قبله عالم و عالمیان روحی و روح العالمین فداه میرساند  
که بعد از آنکه غلام فدوی تکیه بتائید الهی و طالع بیروال  
شاهنشاهی کرده از سنگر نادری بمحاصره خبوشان رفت -  
عالیجاه سهراب خان سرتیب را باسربازان شفقانی و مراغه  
تفنگچیان قاین و نشابوری و جمعی سواره و چند عراده

توپ دروازه مشهد نشاند و خود با بقیه سرباز و سوار و  
 توپخانه دروازه شیروان نشست و افواج قاهره سرباز  
 را از هر طرف بکندن مار پیچ و بردن نقب و پیش  
 بردن سنگ و پر کردن خندق مامور داشت و غلامزاده  
 درگاه آسمان جاه قهرمان میرزا را بعد از ورود از سینه وار  
 با عالیجاه محمد رضا خان بر سر آنها گذاشت از آنطرف  
 عالیجاه سهراب خان بهندسی موسیو بروسکی مهندس سنگرهای  
 سربازان شتافی را از سه جا بکنار خندق برد و سنگر  
 سربازان مراغه را بسزنگی عالیجاه حسین پاشای مقدم بده  
 ذری دروازه مشهد رساند و سنگر دیگر بعالیجاهان امیر  
 اسد الله خان خزیمه حاکم قلین و میرزا حسین خان  
 درودی سرکرده نشابوری محول کرد. از اینطرف عالیجاهان  
 حاجی قاسم خان سرتیب فوج خاصه و محمد علی بیگ

بیات ما کو سرسنگ نوح دویم بهندی میبویک انگلیس و  
 سعی میبوشی سنگهای خود را از چند جا بخدمت رسانند-  
 از هر جانب توپها در سنگها گذاشته شد نقبها بمیان خندق  
 رسید- برج و بدنه یکطرف قلعه بضر توپهای بزرگ با  
 زمین یکسان شد- خمپاره کار را بر محصورین تنگ کرد و  
 خانه بسیاری خراب شد- زیاده از یکزار و پانصد نفر  
 بزرگ و کوچک بضر گلوله خمپاره و توپ در شهر بقتل  
 رسید- توپ و شمشال که داشتند بی فایده و نمرشد جمعیتهای  
 که چند بار روز و شب بر سر سنگ عالیجاه سهراب خان  
 هجوم کردند مغلوب و مقهور برگشتند چنانکه جمعی از آنها خود  
 را از صدمه سپاه منصور بخدمت انداختند- جنگ از لب  
 خندق و پشت خاکریز بمیان خندق کشید و سه شب  
 متوالی از غروب آفتاب تا طلوع صبح جنگ بود- کار از

توپ و تفنگ بکار و نیزه و سنگ انجامید - مقارن این  
 احوال مرحمتای شاهنشاه عالم پناه روحنا و روح العالمین  
 قده پی در پی ظاهر شد - پول و خلعت شاهانه رسید - سواره  
 و پیاده فوج فوج وارد گشت - یأس و پریشانی محصورین  
 و شوق و امیدواری خدمتگذاران زیاده شد - محصورین از  
 جنگ خندق و خرابی دیوار و ضرب گلوله توپ و خمپاره  
 و انباشتن خندق و بسته شدن دروازه با اضطراب افتادند  
 و بنای شورش گذاشتند - رضاقلینان اول عزم فرار کرده  
 چون از بیچ طرف راهی نیافت عالیجاه نجف علی خان را که  
 پیشتر از آن بار دو آمده و طوق بندگی بگردن گرفته بود و اسط  
 عفو تقصیر کرد و خواهش کرد که برای اطمینان او و اهالی شهر  
 که مال و جان خود را عرضه تلف نموده بودند فدوی دولت  
 قاهره جناب قایم مقام او را و مردم را آسوده دارد و نزد



غلام آرد - این غلام خواهش او را قبول نکرده آخر الامر رضا  
 قلیخان لابد و ناچار با هزار تشویش و اضطراب بلباس مبدل  
 از قلعه بیرون آمده خود را بچادر فدوی دولت قاهره قایم مقام  
 انداخته و او را شفیع خود ساخته و امروز که جمعه بیستم است  
 مشار الیه سرافکنده و شرمسار با هزار عجز و انکسار باتفاق  
 قایم مقام شمشیر برگردن خود را بی پای اسپ خورشید مرجمتی  
 شاهنشاه روح العالمین فداه انداخت بالفعل او مغلوب  
 و مقهور خایب و خاسر در اردوستان و برج و باره شهر  
 سپرده غازیان منصور شوکت و دولت روز افزون بمیان  
 اقبال بیروال علیحضرت خسرو بهمال بر همه دور و نزدیک  
 خصوصا افغان و خراسانی که همه آنها حضور دارند آشکار  
 گشت - و برای ابلاغ این خبر عالیجاه مقرب الحضرت  
 محمد طاهرخان روانه آستان همایون و مفصل اوضاع ایام

محاصره بعرض او محمول گردید - غلام فدوی کمتر چاکری از چاکران  
 دولت قاهره میباشد و آنچه شده بفضل خدا و امداد بخت  
 بلند سایه خدا میداند و دامن جان نثاری بر کمر زده بهر  
 خدمت که مقرر گردد چاکرانه معمول خواهد شد الامر الاشراف

الاقدم الابرع الاعلی مطاع

رقم شایسته آزاده و الانتبار که بعد از  
 مراجعت از بهرات و بعد از فوت و بعد  
 مرحوم بخت قائم مقام باصف الدوله مرحوم  
 فرموده بودند

جناب محبت و نجات نصاب جلالت و نبالت  
 مآب خالوی معظم معزز عالی تبار آصف الدوله العلیه بدانند

که اولاً در باب کار افغان اگر رای مبارک شاهنشاهی  
 بتسخیر برات است باید چهار دسته شاهپون را با هزار نفر  
 خمس در اول بهار انشاء الله روانه فرمایند که پیش پنجاه  
 روز بعد از نوروز بما برسد - آنجناب هم قشون قلمرو را  
 با چار دولی و کروی برساند و خاطر جمع باشد که بدنایت  
 خدا بی تشکیک مسخر و مفتوح خواهد شد - و بیست هزار  
 تومان تعدی نواب غفران مآب که حسب الامر همایون  
 بسپاه ظفر پناه باید برسد انشاء الله تعالی خواهیم داد - و اگر  
 رای مبارک همایون شاهنشاهی بمصالحه باشد همینطور که  
 حجت از کامران و کل رؤسای اویماقات و خوانین  
 افغان گرفته ایم کاغذی مشعر بر قبول خواهیم داد - و  
 یک پسر کامران میرزا را با پسر وزیر و پسر میر صدیق  
 قلعه بیگی و برادر شیر محمد خان هزاره و پسر عطا محمد خان

درانی بگرو خواهیم گرفت - و سرحد را از منظر برپل کوهسوی  
 و از آنطرف پوزه کبوترخان قرار میدهم که قلعه قوریان  
 در میانه خراب و بایر باشد هرگز آباد نشود و ایلات  
 مروی و درجینی و سایر هر ساله دولیت سوار رکابی  
 بعض مالیات بدهند - و اسیر و خانوار بسیاری که از  
 خراسان بهرات رفته و در میانه اویماقات هست هر جا  
 سراغ کنیم اگر همه خوارزم و بخارا باشد باید حلاً بیارند  
 و رد نمایند - و هر وقت ضرور شود از افغان قشون  
 امداد بجا بدهند که موجب با خود نشان و سیورسات با ما  
 باشد - بعد از ورود ارض اقدس محمد حسین خان هزاره را  
 با ارباب قربان آدم شیر محمد خان و آقا بیگ کرانی  
 قوشچی باشی که چند بار بشهر هرات و میان جمعیت  
 اویماقات رفته معرفت و معرفتی داشت روانه هرات

کردیم - و یار محمد خان وزیر را نگاهداشتیم - که اگر فرمان اختیار  
 نامه از دربار همایون برسد باقرار نامه صلحی که بهین شروط  
 است و از آنطرف حجت گرفته ایم بکنال امیدواری و  
 سرفرازی روانه نمایم - و اگر مژده امداد بهار برسد وزیر را  
 از دست ندیم - وکیل هرات و سرخیل جمشیدی و عباس  
 خاقان فارسی و سایر افغان پا که با متوسلند خرج بدیم  
 و لغوش و سرگرم بمانند تا پنجایم بهار - و سپاه امداد بفضل  
 الهی و توجیه شاهنشاهی برسد - و امسال که چهار طرف  
 هرات را گردش کردیم و دیدیم و خود بان و همه قشونی که  
 همراه بودند بلد شده ایم - خدمت هرات را مشکل نمیدانیم  
 چیزی که امسال باعث اشکال شد سفر خلاف فصل بود  
 که اواخر تابستان قرار مراجعت نواب نقران مآب از  
 دارالخلافه شد - و همانوقت که ما را مامور فرمودند سنبله

بود که حال صحرا کلاً بانبار قلعه رفته قشون گرسنه بودند و  
 دشمن سیر - و از اردوی ماما جانی که آبادانی خراسان باشد  
 کمتر از شصت و هفتاد فرسخ نبود - آوردن ذخیره سهل  
 است قور خانه و جبه خانه و پافزار و ملبوس سرباز  
 صعوبت داشت - اسب سواره از بودن سرما و نبودن  
 خوراک طوری ناتوان میشد که اگر رستم بود از کار میافتاد -  
 اما چون امسال در هرات زردی و سرما بحال شتوی  
 و صیفی زده و قشون ما و خود نشان خرابی بسیار بباغات  
 و شلتوک و آذوقه دهات کرده و بالفعل قحط و غلامی  
 آنجا بمرتبه کمال است - هرگاه چهل پنجاه روز از بهار گذشته  
 انشاء الله قصد آنجا شود که حال گرمسیرات بدست سکنه  
 آنجا نیفتد محال است که تاب بیارند - و برخلاف امسال  
 بعون الله المتعال سیری با قشون پادشاهی و گرسنگی

بایاغی دولت خواهد بود. بتاج و تخت همایون سوگند که  
 با وصف قضیه نواب غفران مآب اگر امید جو و نان بود  
 و بیم سرا و باران نبود محال بود که هرات نگرفته مراجعت  
 کنیم. خصوصاً آخر بار که قشون امداد رسید و سوار اویمانات  
 پاشید. و هرچه افغان بود یا بغور و قندهار گریخت یا به تنگنای  
 قلعه خزید. و فارسیمای هرات کلاً به میل و رغبت و شوق  
 و ارادت ملتجی شدند و متعهد بودند که با تفنگچی و بیلدار خود  
 بمارپیچ و کوره خندق را پرکنند و سرپاز را برهنائی و  
 بمیل خودشان داخل قلعه نمایند. قشون ما هم تا نزدیکی قلعه  
 رفته بود و احدیرا قدرت نبود که سر برآرد چه جای آنکه  
 خیال ستیز و آویز کند. بلی تقدیر سبحانی و گردش آسمانی  
 اینطور افتضا کرد و سال آینده علی الظاهر اینطور است که  
 مرقوم داشتیم. اما زمام کار در دست خداست.

چه داند کسی غیر پروردگار

که فردا چه بازی کند روزگار

المُرَّيدُ بَرَوِ اللهُ يَقْدَارُ يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يَرِيدُ -

رای همایون شاهنشاهی مهبط انوار فیوضات الهی است -

هر چه بر زبان وحی ترجمان جاری شود آنجناب بزودی

زود ما را آگاه سازد اختیار نامه را طوری بنویسد که در حقیقت

اعتبار نامه باشد والسلام ❦

سواد رقی است که مرحوم لیبید طاب

الله شراه بخط قایم مقام بمیرزا محمد علی

آشتیانی مستوفی در امور بیت مصالحه

عثمانی مرقوم فرموده اند بعد از شکست



## چوپان اوغلی سردار عثمانی

عالیجاه مقرب اسخاقان میرزا محمد علی بدانند که تعریف و توصیف چند که از سر عسکر ارزنته الروم در ضمن شروع مراسله نوشته بود بنظر ما رسید و اگر سر عسکر که از دولت عثمانی وکیل مصاحبه است دانا و عارف و واقف است چنان نیست که وکلی که ما از این دولت فرستاده باشیم نادان و جاہل و غافل باشد۔ آنعالیجاه که او را بآن شدت عالم به آداب مناظره و استاد در فنون محاوره دیده و دانسته است این مطلب را نیز بدانند که اگر ما پایه آنعالیجاه را در همین علوم و فنون دون پایه او نمیدیدیم و بهتر و برتر نمیدانستیم با وکالت مطلقه در مقابل او نمیفرستادیم۔ دیگر آن عالیجاه نوشته است که سر عسکر

بهره ماذونست ناطق است و از بهره ماذون نیست  
 ساکت. و ما تصدیق عرض آنعالیجاه را در این باب  
 میکنیم. لکن در نظر آنعالیجاه البته هست که پرملوف  
 با آنکه اختیار نامه طالش و قراباغ را در بغل داشت  
 چون از صدر چندان مبالغه و اصرار نشد و قایم مقام  
 بجنگ جوی متهم و برکنار شد. همین سخن را اشد بر این  
 تحویل داد و هیچ چیز دیگر نداد و مراجعت نمود. و هر نوکری  
 که از دولتی مأمور چنین خدمتی شود رسم و قاعده این  
 است که همین طور حرف بزند و غیر این نگوید و نکند.  
 آنعالیجاه هم باید همین سیاق خود را بسر عسکر بشناساند.  
 لکن در واقع و نفس الامر خود را بهره خیر و صلاح  
 دولت قاهره است ماذون و مختار داند. و اینکه آنعالیجاه  
 نوشته بود که رجال عثمانی مردم فارغ البال پیشغل و

بیکارند و بتائی و تامل تربیت میشوند و در مکالمات دولتها  
استادی بهم میرسانند راست است - و فی الحقیقه نوکرهای  
این دولت هر یک هزار کار و گرفتاری دارند و اینطور  
وسعتها و فرصتها در دولت و مملکت ایران میسر نشده -  
لکن منکر این مطلب نمیتوان بود که هر که در کارتر است  
پر کارتر است و هر که بیکارتر است بیکاره تر - جناب  
اقدس الهی جریزه و کیاستی در خلق اینجا آفریده که از  
تائی و آرام و تعلیم و تعلم آنها هزار بار بهتر و با نفع تر  
است - شعر

من راقب الناس لم يظفر بحاجته

و فاز بالطیبات الفاتک السهج

دیگر اینکه نوشته بود که اینکار کار خطیرست و مزید  
دقت و اهتمام در آن ضرور است - معلوم است که

هرگاه ما پراعتنا بشان این کار نداشتیم لازم نبود که مثل  
 آنغالیجاه کسی را بفرستیم - و ممکن بود که هیچ آدم نفرستیم -  
 و بتوسط خارج انگلیس و ایچی متوقفت اسلامبول همین  
 خواهشی که بالفعل سرعسکر در باب حدود قدیمه میکند  
 امضا بداریم و مصالحه نامه مضبوط با همین قیود و عهود  
 و شروط که در عهد نامه نادری مسطور و مذکور است  
 بدیم و بگیریم - چرا که دولت عثمانی بفضل و عنایت ربانی  
 هوس ملک ستانی از ما ندارند - و همینکه ما هم این هوس  
 را در ملک آنها نکنیم سهل است که از آب خالقین و  
 خاک مریوان تا کوه حلوان و تا پشت دیوار شهر سلماس  
 هر چه در دست داریم همه را بدیم منت ما را میدارند  
 و فوز عظیم میدانند و حاجت زحمت هیچ سفیر و موقوف  
 باستعمال هیچ تدبیر و فکر نیست - لکن آنغالیجاه را از جرگ

کل چاکران برای اینکار انتخاب و اختیار کردیم برای این  
 بود که خود از ظاهر و باطن کار ما آگاه و خبردار است و  
 عدد سپاه و مقدار استعداد و وضع ولایت و گنجایش  
 بیضاعت ما را بتحقیق میدانند و از امداد سرکار اقدس  
 سلطانی و قشون عراقی و ولایتی و انعامی که در امثال این  
 اوقات از دربار فلک مدار میشود و سیورسانی که از  
 خوی و ایروان بمصرف سپاه باید برسد حسب الواقع  
 استحضار کلی دارد. و از دو سفری که در دو سال سابق  
 بانظرف کرده ایم میزان کار و معیار قیاسی در دست  
 آنعالیجاه هست و در این مدت که وارد ارزنة الروم  
 شده بقرط دراست و کیاست فمیده خواهد بود که  
 اوضاع امر آل عثمان درینسال و درینحال بر چه منوال  
 است. و علاوه طایفه روم با ولایة آنرز و بوم در چه

قلب و قدم بیباشند و سپاه و استعداد و کرم و امداد  
 و سواره اگراد آنها تا چه قدر مجتمع و موجود میتواند شد و  
 در انبار و ذخیره و علین و جیره وسعت دارند یا به تنگی  
 میگذرانند و اضطراب و انقلابی در رعیت و ولایت  
 هست یا نیست و احتیاس و احتیابی از عزیمت ما و  
 هنرمیت خود دارند یا نه - و پاشایان اطراف و آقایان  
 اگر وحشت و دهرتی از ملاقات سرعسکر بهمرسانیده اند یا  
 مطمئن و خاطر جمع هستند بالجمله باید آنعالیجاه اوضاع اینجا  
 و آنجا را بنظر دقت ملاحظه کند و مصالحت دولت قاهره  
 را از آرمیانه استخراج و استنباط نماید و از فکر عواقب امور  
 غفلت نکند - و حالا که آنعالیجاه کاری دیگر و گرفتاری دیگر  
 ندارد و کیاست ایرانی را با فراغت عثمانی جمع کرده بهم  
 واحد دارد و در یک فن نتایج و تمهین میکند - بعد از

تقدیم این ملاحظیات که باین شرح و تفصیل مرقوم و معلوم  
 داشتیم هر نوع کم و زیادی که در تشخیص حدود و تفصیل  
 عموم صلاح داند مآذون است که بکند و لازم است که  
 هر چه میکند بفرط جرأت و بلندی همت بکند و اظهار  
 تزوید و تشکیک را در اثنای مهم خطیره قبیح و رکیک  
 داند و بجای تشویش و تشکیک توکل و توسل بمرساند تا  
 امداد غیبی در رسد و کارهای بسته کشایش یابد

من راقب الناس مات هما

و فاز باللذة الجسور

امروز امنای دو دولت بزرگ و سپاه و رعیت دو  
 مملکت عظیم چشم و گوش و دل و هوش خود را بکاری که  
 بالفعل در عمده آنعالیجاه و رؤف پاشاست داده  
 شب و روز در انتظار اند و دولتهای خارجه از هر طرف

در هر گذر عیون و ابصار دارند و هر فکمی که در این کار  
 نوشته شود و هر قدمی که در این راه گذاشته گردد برای  
 ممالک خطیره و علایق کثیره در عاجل و آجل موهم  
 حالتین خیر و شر حیثین نفع و ضرر میباشد و تا کسی پر بنجا  
 نزدیک نشود و مثل مو بار یک نگردد و محال است که در  
 مقام حرین پا نخورد و کار خود را از پیش برد مصع  
 هزار نکته بار یکتر ز مو اینجا است

در بحر عمان سفر کردن و از موج طوفان حذر نمودن  
 با هم نیسازد باید با کمال جرات اقدام کرد و با علوهمت  
 اتمام نمود. و در هر حال بفضل خدا و باطن پادشاه  
 لافتنی مستظهر بود و کار را بهر جا که قرار گیرد گذارند. دیگر  
 در باب شهر زور و زهاب که ما اینهمه تفصیل را در  
 ملفوفه علییه داده ایم باین جهت است که هر چند متابعت



نادر و شاه طهماسب نقص دولت قاهره نیست و راه  
 بحث بر ما نمیشود لکن این مطلب را در کل عراق عرب  
 و عجم مصر و شام و فارس و خراسان و آذربایجان  
 معدودی از خواص و فضلا و بعضی از قصه خوانان و تاریخ  
 دانها میدانند سایر خلق این چیزها نمیدانند و نمی فهمند  
 همین قدر در السنه و افواه مذکور و مشهور و در قلوب و  
 اذنان ثابت و نقش پذیر میشود که این ولایت و ایل را  
 تا شهنشاه فلک بارگاه مرحوم شاهزاده گذاشته بود نگاه  
 داشت سهل است که اگر مانده بود بغداد را هم میگرفت  
 و تا بما سپردند شش ماه نکشید که از دست دادیم سهل  
 است که زهاب هم بر روی آن رفت - بر آنعالیجاه  
 معلوم است که ما همیشه همه جا صلاح کل را منظور میکنیم  
 نه صلاح خود را - لکن ارباب تنگ و نام از هیچ چیز